

فقر درآمدی فقط یک جنبه از فقر زنان سرپرست خانوار

ژاله شادی طلب*، معصومه وهابی**، حسن ورمزیار***

زنان از قابلیت‌ها و امکاناتی که برای کاهش فقر لازم است، محرومند. نگرانی از پیوستن جمعی از زنان به گروه «فقیرترین فقرا» سبب طرح رویکردهای متفاوتی از جمله «توانمندسازی زنان» شده است. تحقق فرآیند توانمندسازی برای زنان فقیر نیازمند تحول در تمام نهادهایی است که آن‌ها را از کسب قابلیت‌ها محروم نموده و در معرض خطر فقر، نه تنها فقر درآمدی، قرار داده است. این مقاله که براساس یافته‌ای پژوهشی، در چارچوب مفهومی فقر و توانمندسازی و با ترکیب روش‌های کمی و کیفی در جامعه زنان سرپرست خانوار شهر اراک تدوین شده نشان می‌دهد که زنان به خاطر زن بودن بیشتر در معرض فقر قرار دارند. فقر زنان فقط جنبه اقتصادی ندارد و جنبه‌های روانی و اجتماعی فقر زنان نیز مهم است. برای مبارزه با فقر، توانمندی زنان و تحولات ساختاری لازم است.

کلیدواژه‌ها: توانمندی اجتماعی، توانمندی روانی، زنان سرپرست خانوار، فقر درآمدی
تاریخ دریافت مقاله: ۸۴/۳/۴ تاریخ پذیرش مقاله: ۸۴/۶/۲۰

* دکترای جامعه‌شناسی، عضو هیأت علمی دانشگاه تهران <Jshadi@yahoo. Com>
** کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، مرکز مطالعات و تحقیقات زنان دانشگاه تهران
*** کارشناس ارشد اقتصاد سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی

مقدمه

براساس مطالعات پژوهشگران، زنان بیشتر از مردان در معرض خطر فقر قرار دارند (Chant, 1997, Moghedam, 1997, Kabear, 199?)، (شادی طلب و گرایبی نژاد، ۱۳۸۳) زیرا از قابلیت‌ها و امکاناتی که برای توانمندی و کاهش فقر لازم است، محرومند. محدودیت تحرک اجتماعی و اقتصادی تحت تأثیر عوامل فرهنگی و قانونی، مبارزه با فقر را برای زنان دشوارتر نموده است. نگرانی از پیوستن جمعی از زنان به گروه «فقیرترین فقرا» سبب طرح رویکردهای متفاوت و ارائه راهکارهای عملی در حوزه جنسیت و توسعه شده است (Bisnath, Elson, 2003, Malhotra, 2002, Chant, 2003). وجه مشترک مبانی این مباحث تأکید بر توانمندی یا توانمندسازی (Empowerment) زنان است، چه زنانی که در معرض فقر قرار گرفته‌اند و چه زنانی که فارغ از شاخص‌های فقر مادی، از عاملیت جریان توسعه محروم مانده‌اند.

توانمندسازی زنان، به‌ویژه زنان فقیر، به‌عنوان یک هدف توسعه بر پایه دو جنبه از یک بحث واحد بنا شده است؛ نخست آن‌که، عدالت اجتماعی یک جنبه مهم از رفاه انسانی است و به‌خودی‌خود موضوع باارزشی است، دوم این‌که توانمندسازی زنان وسیله‌ای برای دستیابی به این موضوع باارزش است. به عبارت دیگر اگر عدالت اجتماعی و از جمله، عدالت جنسیتی (Gender Equality) یک هدف توسعه است، در عین حال وسیله‌ای است برای پیشبرد رشد اقتصادی، کاهش فقر و زمامداری بهتر (Malhotra, 2003:3). مروری بر ادبیات «توانمندسازی زنان» گویای به‌کارگیری مفاهیم متعدد و تشابهات زیادی است که در رابطه با چارچوب مفهومی این پدیده و تعریف آن وجود دارد. مفاهیمی نظیر انتخاب، قدرت، کنترل بر زندگی خود و منابع، ظرفیت و توانایی تصمیم‌گیری و... از آن جمله‌اند. اثرگذاری بر آن‌چه که در زندگی فردی و خانوادگی مهم است، در تعریف توانمندی به چشم می‌خورد. کبیر (۲۰۰۱) توانمندی را ارتقاء توانایی انسان‌ها برای

انتخاب‌های استراتژیک زندگی در زمینه‌هایی که قبلاً از این توانایی محروم شده بودند، تعریف می‌کند. چن (۲۰۰۴) توانمندی را با تحول در منابع، برداشت‌ها و روابط قدرت مشخص می‌کند. آنچه که بارز است وجود دو مفهوم مشترک تقریباً در تمامی تعاریف و مفاهیم به کار گرفته شده در جریان «توانمندسازی» است: الف) منابع و ب) عاملیت (Agency).

منابع، عوامل توانمندساز (Enabling Factors) مانند آموزش، اشتغال و عاملیت هستند؛ خودباوری، احترام به خود و اتکای به خود است که سبب‌ساز تغییر و جهت‌دهنده تغییرات می‌شود. بنابراین توانمندسازی زنان با استفاده از تعاریف دیگران (Keller, 2002: 5-6) چنین توصیف می‌شود:

«فرآیندی که طی آن زنان قادر می‌شوند اتکا به نفس خود را افزایش دهند، حق مستقل برای انتخاب کسب کنند، خود را سازماندهی کنند و منابعی را کنترل نمایند. این مجموعه به آن‌ها برای کاهش فقر، حذف فرودستی و تحولات نهادی کمک خواهد کرد».

این چنین فرآیندی زنان فقیر را قادر می‌سازد که خود مختاری (Autonomy)، کنترل و اعتماد به نفس کسب کنند و با احساس قدرت فردی و جمعی در کنار گروهی از زنان و مردان برای تفوق بر شرایط اجتماعی مسلط و تبعیض‌گرا (Gender Oppression) اقدام نمایند (Malhotra, 2002: 7; Oxal, Baden, 1997).

کاربرد فزاینده این مفهوم توسط مجریان برنامه‌های توسعه در دهه ۱۹۹۰ منجر به معانی و تفسیرهای گوناگون و طراحی استراتژی‌های متعدد شده است. برخی از سازمان‌های مسئول، توسعه آن را گسترش دامنه انتخاب‌ها و افزایش سطح بهره‌وری زنان، فارغ از تحلیل جنسیتی و تبعیض‌های ساختاری و بدون در نظر گرفتن مسئولیت زمامداران در تحولات ساختاری تلقی کرده‌اند (Bisnath, Elson, 2003: 1)؛ در حالی که به نظر سازمان‌های زنان کشورهای در حال توسعه، این مفهوم به وضوح با مسئله عدالت اجتماعی

و تحولات ساختار اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در سطح ملی مرتبط است. بدین ترتیب دو گروه در رابطه با چگونگی و کاربردی مفهوم توانمندسازی زنان قابل تشخیص هستند:

- گروه اول توانمندی را فرآیندی تعریف می‌کنند که هدف نیز هست و آن را در سطح وسیع‌تر با موضوعاتی مانند حقوق بشر و جامعه دموکراتیک مطرح می‌کنند. رفع نابرابری‌های ساختاری برای این گروه اهمیت بیشتری دارد.

- گروه دوم توانمندسازی زنان را در محدوده‌ای بسته‌تر و در حد مشارکت در «تصمیم‌گیری» و افزایش دسترسی به منابع تولیدی می‌بینند و بیشتر نیازهای عملی را مدنظر دارند. مدافعان حقوق زنان در گروه اول با برخورد انتقادی به نظرات گروه دوم، معتقدند که تقلیل‌دهی مسئله توانمندسازی زنان به یک موضوع محدود، در مغایرت با چالش‌های موجود در فرودستی زنان و سابقه تاریخی این مفهوم است (San, Gron, 1987: 2-4).

توجه به این نکته ضروری است که میان توانمندسازی زنان در ابعاد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی لزوماً یک رابطه خطی وجود ندارد. فراهم آوردن زمینه‌های توانمندسازی زنان در تولید بیشتر (نقش اقتصادی) به معنای توانمندسازی آنها برای خوداتکایی، تجهیز منابع و عاملیت تغییر نیست. گرچه افزایش مشارکت بیشتر زنان در حوزه اقتصادی شرط لازم برای توانمندسازی است ولی کافی نیست. توانمندسازی زنان نیازمند نگاهی عمیق‌تر و برخوردی همه‌جانبه‌تراست، به‌ویژه آن‌که جمعیت زنان، یک گروه همگن و واحد نیستند. زنان جمعیتی هستند که در میان آنها گروه‌های متعددی مانند زنان فقیر، اقلیت‌های قومی، سرپرست خانوار و... وجود دارد. بنابراین توانمندسازی زنان، به‌ویژه آن‌ها که دچار فقر شده‌اند، یک فرآیند ساده و یک‌طرفه از بالا (سازمان‌های مسئول توسعه) به پایین (زنان) نیست. تحقق این فرآیند برای زنان فقیر نیازمند تحول در تمامی نهادهایی است که آن‌ها را از کسب قابلیت‌ها محروم نموده و در معرض خطر فقر قرار داده است.

پدیده فقر، نه لزوماً به معنای فقر درآمدی، بلکه از دیدگاه توسعه انسانی به معنای محرومیت از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و فرصت برای یک زندگی شرافتمندانه است. با توجه به اهمیت موضوع فقر، ۱۹۰ کشور دنیا در سال ۲۰۰۰ اعلامیه هزاره سوم توسعه را امضاء کرده‌اند که اولین هدف آن کاهش فقر در سال ۲۰۱۵ در حد نیم جمعیت فقیر سال ۲۰۰۰ تعیین شده است. اما تحقق چنین هدفی در گرو تحقق هدف توانمندسازی زنان و حذف نابرابری‌های جنسیتی (هدف سوم هزاره) دانسته شده است. کارشناسان متخصص مسائل جنسیتی سازمان ملل (Perussi 2003) تأکید دارند که اگر هدف حذف نابرابری‌های جنسیتی عینیت نیابد تحقق اهداف هزاره سوم توسعه امکان‌پذیر نخواهد بود. زیرا زنان در خط مقدم خانوار و جامعه برای رفع فقر و مبارزه با پیامدهای آن هستند اما آن‌ها به دلایل گوناگونی قدرت مشارکت در فرآیندهای تصمیم‌گیری در خانواده و اجتماع را ندارند. مشارکت زنان هدف و در عین حال وسیله‌ای برای اطمینان از موفقیت برنامه‌های مبارزه با فقر است. فقر زنان فراتر از فقر مادی و امکانات لازم برای ادامه حیات است. فقر زنان شامل محرومیت از حق انتخاب، دسترسی به فرصت‌ها، اتکاء به خود، اعتماد به نفس، حق و توانایی مشارکت در فعالیتهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی یک جامعه است.

این مقاله در چارچوب مفهومی فقر و رهیافت توانمندی زنان با استفاده از یافته‌های پژوهشی انجام شده در جامعه کوچکی از زنان سرپرست خانوار (شهر اراک) تلاش دارد که نشان دهد:

- زنان به خاطر زن بودن بیشتر در معرض فقر قرار دارند؛
- فقر زنان فقط جنبه اقتصادی ندارد؛
- جنبه‌های روانی و اجتماعی فقر زنان نیز مهم هستند؛
- برای مبارزه با فقر، توانمندی زنان و تحولات ساختاری لازم است.

۱) رویکرد به موضوع فقر و توانمندی زنان

درک این مسئله که فقر زنان فقط مربوط به درآمد نیست، بلکه قدرت، اعتماد، خودباوری، پذیرش اجتماعی و... در حل این مسئله مهم است سبب شکل‌گیری رویکردهای متفاوتی از تأکید بر نیازهای اساسی زنان تا کسب وضعیت برابر قانونی در همه امور و جنبه‌های زندگی (نیازهای استراتژیک) شده است.

تجربیات حاصل از رهیافت‌های متفاوت و اجرای طرح‌های خاص زنان و توزیع امکانات و یا ارائه خدمات از سوی دولت‌ها در اواخر دهه ۱۹۸۰ نشان داد که زنان بیش از گذشته از متن توسعه به حاشیه رانده شده‌اند (امیری و شادی‌طلب، ۱۳۸۱).

دیدگاه توسعه همه‌جانبه (*Integrated Development*) که بی‌قدرتی زنان را در عدم دسترسی آن‌ها به خدمات بهداشتی، آموزشی و منابع حیاتی می‌داند، تنها توانسته به بهبود وضعیت زنان از طریق ارائه خدمات و تأمین نیازهای عملی دست یابد. رهیافت توسعه اقتصادی (*Economic Development*) نیز که آسیب‌پذیری اقتصادی زنان را دلیل اصلی ناتوانی و بی‌قدرتی آن‌ها می‌داند اگر هم به تقویت موقعیت زنان به‌عنوان نیروی کار در بازار کار دست یافته باشد، سبب توانمندی آن‌ها نشده است. ماندگاری نابرابری‌ها و تبعیض‌ها نشانه‌ای روشنی از عدم توفیق این دیدگاه‌ها و رهیافت‌های متناسب با آن‌ها است. بنابراین پیش توسعه‌ای و رهیافت دیگری برای توانمندسازی زنان که نیازهای عملی و استراتژیک آن‌ها را به‌طور همزمان هدف قرار دهد، مورد نیاز است، رهیافتی که با ارتقاء آگاهی و سازماندهی زنان و با به چالش کشیدن تبعیض‌های جنسیتی در تمام ابعاد زندگی به بهبود پایگاه اقتصادی آن‌ها ضمن ارتقاء اتکاء به خود و توانمندی آن‌ها کمک کند. بدین ترتیب دیدگاه جدید با عنوان جنسیت و توسعه (*Gender and Development*) و رهیافت توانمندسازی از طریق جریان‌سازی جنسیتی (*Gender Mainstreaming*) مطرح گردیده است.

این دیدگاه نقش‌های سه‌گانه؛ بازتولیدی، تولیدی و اجتماعی زنان را مدنظر دارد. براساس این دیدگاه عدم مشارکت فعال زنان در فرآیند توسعه و عدم برخورداری مساوی زنان و مردان از منابع توسعه ناشی از تبعیض‌هایی است که بر زنانه و مردانه بودن نقش‌ها و بر تفاوت‌های فیزیولوژیک استوار است و مطرح‌کنندگان این دیدگاه معتقدند که رفتارها در طول سال‌ها به باورهای تبدیلی‌گردیده که غیرقابل تغییر تلقی می‌شوند؛ در حالی که واقعیت چنین نیست و باید بر اصلاح نگرش‌ها و رفتارهای تبعیض‌آمیز تأکید کرد. هدف رویکرد توانمندی زنان خوداتکایی بیشتر و تقویت درونی آن‌هاست. برخورد با نیازهای استراتژیک زنان و نابرابری‌های ساختاری به‌طور غیرمستقیم از راه تجهیز زنان برای تشکل و سازماندهی حرکت زنان در پایین‌ترین سطح (از سوی تشکل‌های زنان وابسته به حکومت) و با تأمین نیازهای عملی تحقق می‌یابد و تلاش برای افزایش آگاهی زنان موجب به چالش کشیدن فقر و فرودستی زنان می‌شود.

رویکرد توانمندسازی، زنان را صرفاً آسیب‌پذیر، فقیر و نیازمند حمایت نمی‌بیند بلکه با هدف کسب آگاهی و درک رابطه جنسیت و قدرت، تأکید بر احساس «بارزش بودن» و به‌دست آوردن توانایی برای استفاده از حق انتخاب، کنترل زنان بر زندگی می‌نماید. کسب مهارت برای سازماندهی و تحت تأثیر قرار دادن تغییرات اجتماعی و برقراری یک نظم عادلانه اجتماعی و اقتصادی از اجزاء اصلی فرآیند توانمندی است.

۲) روش‌شناسی

براساس تعریف توانمندسازی، این مفهوم می‌تواند ابعاد گوناگون اقتصادی، سیاسی، روانی، اجتماعی، حقوقی و فرهنگی داشته باشد که هر یک به موارد جزئی‌تری، مانند مشارکت در بخش مدرن، امکان اشتغال، اعتماد به دیگران، خوداتکایی، حق انتخاب همسر، سهم شدن در تصمیم‌گیری‌ها و... قابل تفکیک هستند.

جستجو در پژوهش‌های انجام شده در حوزه فقر و توانمندی زنان نشان می‌دهد که کمتر به روش‌های اندازه‌گیری فقر و توانمندی و تغییرات آن پرداخته شده است. بانک جهانی در سال ۲۰۰۲ با هدف دستیابی به پیامدهای اجرای برنامه کاهش فقر از طریق اندازه‌گیری توانمندی زنان، اقدامی را با کمک گرفتن از متخصصین رشته‌های جامعه‌شناسی، اقتصاد، مردم‌شناسی و جمعیت‌شناسی آغاز نموده است. (Malhotra, 2002) گزارش تدوین شده ضمن تعریف ابعاد متنوع توانمندی زنان در رابطه با فقر، دشواری اندازه‌گیری این فرآیند و ضرورت مطالعه در مقاطع مختلف زمانی را یادآور شده است.

در پژوهش حاضر برای فهم بهتر موضوع فقر و توانمندی زنان ترکیبی از روش‌های کمی (پیمایش و پرسش‌نامه)، کیفی (مشارکت و بحث گروهی) و تحلیل ثانویه اطلاعات موجود در سطح کلان (هزینه و بودجه خانوار) مورد استفاده قرار گرفته است.

جامعه مورد مطالعه، زنان سرپرست خانوار تحت پوشش سازمان بهزیستی در شهر اراک (۱۹۴ خانوار) است که از میان آن‌ها ۹۱ نفر از زنان با تمرکز بیشتر بر گروه‌های سنی نسبتاً جوان و میان‌سال (براساس پرونده‌های موجود در سازمان بهزیستی) انتخاب شده‌اند. از میان این گروه حدود ۱۵ تا ۳۰ نفر در کارگاه‌ها و بحث‌های گروهی شرکت نمودند.

۳) «فقرترین فقرا» چه کسانی هستند؟

اطلاعات کمی در سطح کلان امکان بررسی فقر را بر اساس شاخص تک بعدی درآمد و با هزینه فراهم می‌آورد. به دلیل نبود اطلاعات در سطح خرد، غالباً موضوع «زنانه شدن فقر»، مساوی با فقر زنان سرپرست خانوار دیده شده که نواقص چنین رویکردی موجب عدم ارائه تصویر درستی از فقر زنان شده است (شادی‌طلب، ۱۳۸۳). با توجه به این محدودیت، برای بررسی فقر زنان، جنس سرپرست خانوار ملاک قرار گرفته و میزان فقر مطلق و نسبی (بر مبنای هزینه) در میان خانوارهایی که سرپرست آن‌ها زنان هستند، تحلیل می‌شود.

در تعیین خط فقر مطلق روش مقدار کالری سرانه مورد نیاز در روز به اندازه ۲۱۷۹ کالری و براساس میزان هزینه سرانه مورد نیاز برای تهیه این مقدار کالری و تعمیم آن به خانوار - با توجه به بعد متوسط خانوار - محاسبه شده است. به این منظور اطلاعات هزینه خانوار سه مقطع زمانی ۱۳۷۰، ۱۳۷۵ و ۱۳۸۰ (آخرین سالی که اطلاعات جمع‌آوری و منتشر گردیده است) مورد بررسی قرار گرفته است.

داده‌ها نشان می‌دهند که درصد خانوارهای فقیر در دهه گذشته روند نزولی داشته است. در سال ۱۳۷۰، حدود ۲۷/۴ درصد از خانوارهای نمونه در وضعیتی پایین‌تر از خط فقر قرار داشته‌اند. این نسبت در سال ۱۳۸۰ به ۱۵/۳ درصد کاهش یافته است. بررسی فقر بر حسب جنسیت نشان می‌دهد که در طول دهه گذشته همواره درصد فقر در میان خانوارهایی که سرپرست آن‌ها زن بوده نسبت به خانوارهای با سرپرست مرد بیشتر بوده است. به عبارت دیگر زن بودن سرپرست خانوار احتمال قرارگرفتن در دایره فقر مطلق را نسبت به مردان سرپرست خانوار افزایش می‌دهد. در سال ۱۳۷۰ نزدیک به ۴۵ درصد و در سال ۱۳۸۰ حدود ۱۷/۵ درصد از کل زنان سرپرست خانوار امکان دستیابی به حداقل‌های مورد نیاز را نداشته‌اند و در فقر مطلق زندگی می‌کرده‌اند.

روند نزولی فقر مطلق در میان زنان سرپرست خانوار شهری در سال‌های ۷۰ تا ۸۰ ادامه داشته و به ۱۵/۲ درصد رسیده است. اما در مورد زنان روستایی در طی این دوره از ۲۶/۷ به ۶۱/۵ درصد در سال ۱۳۷۵ افزایش یافته و در انتهای دوره به حدود ۱۹ درصد کاهش یافته است. این‌که چه عواملی در نیمه اول این دهه موجب افزایش چشمگیر فقر مطلق در جامعه زنان روستایی شده است، خود بررسی جداگانه‌ای را می‌طلبد. شاید بتوان تفسیر کرد که اثرات سیاست‌های تعدیل ساختاری در این دوره بر زنان روستایی بسیار منفی بوده است و زنان سرپرست خانوار روستاها در معرض توزیع منافع حاصل از رشد اقتصادی در

این دوره قرار نگرفته‌اند. کاهش قابل توجه فقر مطلق زنان روستایی در سال‌های بعد از ۱۳۷۵ را باید در افزایش حمایت‌های دولتی در روستاها جستجو نمود. بررسی فقر زنان برحسب وضع سواد نشان می‌دهد که همواره زنان بی‌سواد، بیش از باسوادها در مناطق شهری و روستایی در خطر فقیر شدن قرار داشته‌اند. با توجه به روند کاهش یابنده فقر در کل جامعه شهری و روستایی در سال ۸۰، فقر مطلق در میان زنان سرپرست خانواری که جوان هستند (محصّل یا خانه‌دار) و یا در مراحل اولیه زندگی شغلی خود به سر می‌برند، قرار گرفتن در دایره فقر بسیار محتمل است. به‌طور کلی درصد فقر در مورد زنان سرپرست خانوار در تمام وضعیت‌های فعالیتی نسبت به مردان در طی دوره مورد مطالعه بیشتر بوده است.

در مطالعه روند فقر نسبی در میان زنان و مردان سرپرست خانوار در سال‌های ۷۰، ۷۵، ۸۰ داده‌ها نشان می‌دهد که درصد زنان سرپرست خانوار در دهک اول همواره بیش از مردان بوده است (۲۷ درصد، در مقایسه با سهم این خانوارها در کل کشور که حدود ۹ درصد است) در حالی که در دهک‌های بالاتر سهم زنان سرپرست خانوار رو به کاهش می‌گذارد. خانوارهای زن سرپرست بیش از ۵۰ درصد در دو دهک اول و دوم یعنی فقیرترین گروه‌ها قرار گرفته‌اند و در مجموع این رقم در خانوارهای زن سرپرست ۱۶ درصد است. به عبارت دیگر زنان سرپرست خانوار «فقیرترین فقرا» را تشکیل می‌دهند.

۴) توانمندی زنان سرپرست خانوار

یافته‌های به‌دست آمده از روش پیمایش و تکمیل پرسش‌نامه توسط پرسش‌گران همراه با اطلاعاتی که در کارگاه‌های مشارکتی به‌دست آمده است، این امکان را فراهم می‌آورد که در مقیاس نسبتاً محدودی، توانمندی‌های زنان سرپرست خانوار به بحث گذاشته شود.

۱-۴) معرفی مشارکت‌کنندگان در مطالعه

پیش‌فرض پژوهش در انتخاب گروه مورد مطالعه بر این بود که زنان سرپرست خانوار سالمند می‌بایست تحت پوشش برنامه‌های حمایتی قرار گیرند که از نظر ماهیت متفاوت از برنامه‌هایی است که برای جوانان و میان‌سالان طراحی می‌شود. بنابراین ترجیح دارد که تا حد ممکن گروه همگن‌تری از نظر سن و احتمالاً سواد انتخاب شود. در نتیجه میانه سن زنان جامعه مورد مطالعه ۳۸ سال و در مجموع ۷۳ درصد کمتر از ۴۵ سال سن داشته‌اند. با این وجود سطح سواد زنان سرپرست خانوار حتی در گروه‌های سنی نسبتاً جوان بسیار پایین است. از این میان، ۳۶ درصد بی‌سواد و ۴۲ درصد سوادی در حد خواندن و نوشتن و کم‌تر از آموزش ابتدایی داشته‌اند. تعداد بسیار کمی با تحصیلات بیش از راهنمایی و دیپلم دبیرستان بودند که غالباً جوان هستند و طلاق دلیل سرپرستی آن‌ها بوده است. با توجه به این سطح از آموزش، امکان اشتغال آنان به حداقل کاهش یافته و فقط حدود ۴ درصد از کل زنان در جامعه مورد مطالعه خود را حقوق‌بگیر و یا کارکن مستقل اعلام کرده‌اند. زنان نسبتاً مسن‌تر (بالتر از ۳۵ سال سن) فرزندان در سن کار و دانشگاه داشتند که در بسیاری از موارد پسران و دختران حدود ۱۸ سال برای کمک به معاش خانواده، مدرسه و دانشگاه را رها کرده‌اند.

گفتگوی جمعی نشانگر این بود که اکثریت مشارکت‌کنندگان از حداقل امکانات زندگی هم برخوردار نیستند. حدود ۴۱ درصد در منزل اجاره‌ای زندگی می‌کنند. حدود یک سوم در منزلی سکونت دارند که مالکیت آن متعلق به خانوار است (پدر، فرزندان، اقوام شوهر فوت شده و...). حتی این گروه نیز به وضعیت بسیار بد ساختمان مسکونی، مخروبه بودن آن، سقف در حال ریزش و... اشاره داشتند.

هفتاد درصد زنان سرپرست خانوار ۱ تا ۳ نفر را تحت تکفل خود دارند. مهم‌ترین دلایل سرپرستی در بین زنان مشارکت‌کننده در مطالعه مورد بحث، فوت همسر (۴۱ درصد)،

طلاق (حدود ۳۲ درصد) و نیز از کارافتادگی همسر (۱۳ درصد) اعلام شده است. اغلب زنان در سنین بسیار پایین ۱۲ تا ۱۶ سالگی و با تصمیم پدر ازدواج کرده‌اند. با هدف شناخت وضعیت کنونی توانمندی‌های زنان سرپرست خانوار، نگرش‌ها، گرایش و رفتار آن‌ها که شاخص‌هایی از توانمندی و یا آمادگی آن‌ها برای توانمندی است مورد پرسش قرار گرفت. گفتگوهای گروهی در کارگاه امکان دریافت اطلاعات بیشتری را فراهم آورد. در بعد اجتماعی توانمندی، تمایل زنان به مشارکت، گرایش آن‌ها به کارگروهی، حضور در فضای عمومی و مشارکت در گروه‌های غیرفامیلی مدنظر قرار گرفته است. در زمینه روانی توانمندی، میزان گرایش زنان به نوپذیری و تقلیدگرایی، اعتماد به دیگران، و احساس توانایی برای تأثیرگذاری در زندگی حال و آینده پرسش شده است. توانمندی اقتصادی آن‌ها با نوع اشتغال و کنترل بر دارایی مورد بحث قرار گرفته است و بالاخره تمایل زنان سرپرست خانوار به مشارکت در شوراهای اسلامی شهر به عنوان نمونه‌ای از مشارکت‌های سیاسی سؤال شده است.

۲-۴) توانمندی اجتماعی

اطلاعات گردآوری شده برای شاخص‌های ساده توانمندی اجتماعی حاکی از آن است که ضرورت کارجمعی مورد تأیید اکثریت زنان (۸۵ درصد مشارکت‌کنندگان در مطالعه) بوده و تمایل به جمع‌گرایی در سطح قابل توجهی است. میزان تمایل زنان سرپرست خانوار به مشارکت با نوع فعالیت اجتماعی تغییر می‌کند. زنان برای فعالیت‌های خیریه‌ای اهمیت بسیار زیادی قائل هستند. اکثریت تمایل زیاد و بسیار زیاد (۸۶ درصد) به این نوع فعالیت‌ها دارند اما در کنار چنین تمایلی کمی بیش از ۸۲ درصد از زنان سرپرست خانوار در یک‌سال گذشته در هیچ فعالیت جمعی شرکت نداشته‌اند و فقط چهار نفر (کم‌تر از ۴ درصد) مسئول بخشی از یک کار جمعی بوده‌اند. مشارکت زنان سرپرست خانوار در

فعالیت‌های خیریه‌ای علاوه بر اعتقادات مذهبی، ناشی از ماهیت محلی این نوع فعالیت‌ها، حضور گروه‌های فامیلی و احتمالاً برخورداری آن‌ها از نتایج چنین فعالیت‌هایی است. شرکت در جلسات انجمن اولیاء مربیان و بسیج خواهران در مرتبه بعدی از مشارکت اجتماعی زنان سرپرست خانوار قرار دارد. مسئولیت آموزش بچه‌ها و حسن زنانه بودن بسیج خواهران، علاوه بر سایر انگیزه‌های مادی و غیرمادی می‌تواند دلیل شرکت در این گروه‌های اجتماعی باشد.

میزان قابل اغماض رفتار مشارکتی زنان سرپرست خانوار، علاوه بر دلایل فرهنگی، با تعدد نقش‌ها و مسئولیت مدیریت خانواده نیز مربوط می‌شود. زنان سرپرست خانوار خود را در نقش پدر، مادر، دوست و مشاور اعضاء خانواده، به‌ویژه فرزندان، پرستار سالمندان بیمار و از کار افتاده تعریف می‌کنند. به بیان خود آن‌ها در خانواده، علاوه بر وظایف مادری و همسری مانند آشپزی، خرید منزل، نظافت و... کلیه وظایف یک پدر بر عهده آن‌هاست. آن‌ها همچنین خود را تأمین‌کننده نیازهای روحی و عاطفی فرزندان و افراد مسن‌تر خانواده می‌دانند و معتقدند که تکیه‌گاه و پشتوانه‌ای برای فرزندان خود هستند. نقش متعارف نان‌آوری مردان در این گونه خانواده‌ها بر عهده زنان و یا فرزندان در سن کار آن‌هاست. زنان مشارکت‌کننده در کارگاه‌ها باور داشتند که مطابق رسوم و عرف جامعه، برخی از فعالیت‌ها مانند خانه‌داری و نظافت خاص زنان است و مردان در این کارها شرکت نمی‌کنند و در مقابل کارهایی که نیاز به زور بازو دارد خاص مردان است. بدین ترتیب زنان سرپرست خانوار نقش‌های جنسیتی را کاملاً پذیرفته‌اند. جالب این‌که آنان در توضیح نقش پدری / مادری، در عین حالی که به پذیرش مسئولیت‌های نقش پدری و ایفای نقش نان‌آوری تأکید بسیار زیادی داشتند، ولی خود را برای انجام کارهای مردانه آماده نمی‌دیدند. به عبارت دیگر از نظر آن‌ها نقش پدری یعنی کسب درآمد برای تأمین مخارج خانواده است و نوع شغل و چگونگی کسب درآمد کماکان تفکیک‌های مردانه و زنانه دارد.

در عمل هم با توجه به میزان اشتغال و نوع آن و فعالیت‌هایی که برای کسب درآمد در منزل انتخاب کرده‌اند، این مسئله قابل مشاهده است.

برای درک بهتر چگونگی رابطه میان تمایل به کار جمعی و رفتار مشارکتی از زنان سرپرست خانوار خواسته شد که خاطره یا تجربه یک کار جمعی را بازگو کنند. چگونگی انجام آن، افراد شرکت‌کننده (فامیل یا غیرفامیل)، و نتایج به دست آمده در هنگام بیان خاطره مورد پرسش و بحث بیشتری قرار گرفت. براساس جمع‌بندی گفتگوها دو تجربه در کل مطرح شد:

- خاطرات مربوط به یک سفر زیارتی به مشهد؛
- چگونگی شرکت در مراسم عزاداری در یک محله.

در تجربه سفر زیارتی، یک نهاد دولتی پیشنهاد سفر را نموده و هزینه آن را پرداخت کرده است. در نتیجه تعدادی از زنان سرپرست خانوار که فرصت سفر داشتند، شرکت کرده بودند. در واقع رهبری گروه با یک سازمان دولتی بوده است. بنابراین کم‌تر در مورد چگونگی شکل‌گیری ایده سفر و شرکت‌کنندگان اطلاعی داشتند. شرکت در مراسم عزاداری و عروسی هم با توجه به فرهنگ و آداب و رسوم کشور ما کاملاً مسئله رایجی است. بنابراین تقریباً کار جمعی که دارای هدفی تعیین شده توسط زنان، شرکت‌کنندگان مشخص و رهبری انتخاب شده‌ای باشد، تجربه نشده است.

از نظر زنان سرپرست خانوار دلایل عدم رفتار مشارکتی، با وجود تمایل به کار جمعی بسیار ساده و روشن است:

- وقت نداریم و گرفتاریم؛
- چه فایده‌ای دارد؟؟
- خانواده چندان حمایت نمی‌کند، حتی اجازه نمی‌دهند ما از منزل خارج شویم؛
- این مشارکت‌ها خرج دارد.

شناخت بیشتر قابلیت‌های مشارکت زنان و میزان پذیرش افراد غیرفامیل توسط زنان در شبکه روابط اجتماعی و انجام فعالیت‌های مشترک گروهی نشان می‌دهد که زنان غالباً فقط به اعضای خانواده اصلی (پدر و مادر، خواهر و برادر) اعتماد می‌کنند و در صورت وجود امکانات برای کار مشترک، حاضرند با آن‌ها همکاری کنند. به‌طور کلی عدم اعتماد به دیگران، انگیزه شرکت در کارجمعی، به‌ویژه کار اقتصادی را به شدت کاهش داده است. ریسک‌پذیری آن‌ها در از دست دادن زمان و وقت به‌عنوان تنها منبع با ارزشی که در اختیار دارند و ضرورت استفاده از این وقت برای کسب درآمد حداقل ولی مطمئن، آن‌ها را به سوی کارهای فردی سوق داده است.

بدین ترتیب اقوام درجه یک مهم‌ترین کسانی هستند که زنان سرپرست خانواده با آن‌ها ارتباط دارند. میزان آشنایی و اطلاع زنان درباره سازمان‌های غیردولتی، حتی موسسات خیریه‌ای (نه فرد خیر) عملاً بسیار ضعیف است. نوع نگرش جامعه نسبت به زنان سرپرست خانوار (به‌ویژه طلاق گرفته) و مسائل فرهنگی، محدودیت‌هایی جدی در شبکه روابط اجتماعی آن‌ها به‌وجود آورده و در واقع بر توانمندی اجتماعی زنان برای حضور در عرصه عمومی بسیار تأثیرگذار بوده است.

«ما وقتی تهران زندگی می‌کردیم، همسایه‌ای داشتیم که شوهرم یک‌بار به او برای حل مشکل کمک کرده بود بعدها او شنیده بود که شوهرم فوت کرده، آمد که به ما سر بزند. تا مدت‌ها همسایه‌ها از من و بچه‌ها می‌پرسیدند که آن مرد که بود؟»

حتی در صورت اجازه پدر، برادر یا پسر بزرگ خانواده، رفت‌وآمد، نوع لباس پوشیدن، سایر این‌گونه رفتارهای زنان سرپرست خانوار توجه همسایگان را جلب می‌کند. در اغلب موارد زنان به دلیل کنجکاوی و دخالت همسایگان در زندگی آن‌ها، علاقه‌ای به برقراری ارتباط با سایرین ندارند. بدین ترتیب شرکت تعدادی از زنان سرپرست خانوار در فعالیت‌های خیریه‌ای، بسیج خواهران و یا جلسات قرآن، گرچه شبکه روابط اجتماعی

برخی از آن‌ها را کمی گسترده‌تر کرده است ولی به نظر می‌رسد کمک چندانی به حضور آنان در عرصه عمومی، اطلاع از فرصت‌های ممکن و شانس اشتغال و کسب درآمد نکرده است.

۳-۴) توانمندی اقتصادی

سهم زنان شاغل در کل زنان سرپرست خانوار مشارکت‌کننده در مطالعه، رقم چندان قابل توجهی نیست. در بحث‌های گروهی مشخص شد که تعدادی از زنان در منزل خود به فعالیت‌های اقتصادی درآمدزا می‌پردازند اما خود را «شاغل» نمی‌نامند. در واقع زنان سرپرست خانوار از هر راه شرافتمندانه‌ای که امکان‌پذیر است کسب درآمد می‌کنند ولی برای انجام این فعالیت‌ها منابع زیادی در اختیار ندارند. آن‌ها در انتخاب نوع فعالیت و چگونگی انجام آن به گونه‌ای (در ابتدایی‌ترین و ساده‌ترین شکل) اقدام می‌کنند که نیاز چندانی به منابع نداشته باشد.

«یکی از اقوام چرخ خیاطی قدیمی‌ای داشت که با خریدن یک چرخ خیاطی جدید برقی، آن را به من داد. علاوه بر لباس خودم و بچه‌ها برای همسایه‌ها هم کار می‌کنم.»
 «دستکش‌های زنانه را آرایش می‌کنم (دور اضافی دستکش‌های دوخته شده را با دقت قیچی می‌کند) قبلاً خیلی بیشتر این کار را می‌کردم، حالا چشم‌هایم ضعیف شده و دستکش‌ها را خراب می‌کنم.»

«پس از فوت همسرم به کارهای دستی مثل قلاب‌بافی و تهیه سیمونی بچه پرداخته‌ام. گاهی مردم سفارش می‌دهند، گاهی هم خودم می‌دوزم و برای یکی از اقوام در تهران می‌فرستم که برایم بفروشد.»

در مقایسه وضعیت اقتصادی زنان سرپرست خانوار، به‌طور نسبی دو گروه وضعیت بهتری داشتند: زنان مسن‌تر دارای فرزندان در سن کار و زنان بسیار جوان تحت پوشش خانواده

پدری؛ در هر دو گروه نیز منابعی در اختیار زنان سرپرست خانوار قرار نداشت. توانمندی اقتصاد زنان به دلیل عدم اشتغال رسمی، انجام کارهای ساده و با دستمزد کم و از سوی دیگر به دلیل نداشتن مهارت و عدم دسترسی به منابع و از همه مهم‌تر عوامل فرهنگی بازدارنده، عملاً راهی جز منتظر نهادهای حمایتی ماندن، برای آن‌ها باقی نگذاشته است. «گرچه من جوان هستم و ظاهراً باید بتوانم کارکنم ولی پدر و برادرم مانع خروج من از منزل می‌شوند. آن‌ها دید منفی نسبت به کار زن در بیرون از منزل دارند. از حرف همسایه‌ها نگران هستند که پشت سر من که طلاق گرفته‌ام چه چیزهایی ممکن است بگویند.»

در نتیجه حتی زنان سرپرست خانواری که امکان کسب مهارت و کارکردن را دارند، به دلایل فرهنگی اجازه این کار به آن‌ها داده نمی‌شود. در چنین شرایطی توانمندی اقتصادی - به معنای کنترل بر دارایی‌های خانواده - به حداقل ممکن می‌رسد. مهم‌ترین دارایی خانواده‌ها غالباً مسکن است که به دلیل قوانین کشور، زنان ارث بسیار ناچیزی از خانه مسکونی می‌برند و منزل یا به فرزندان (صغیر و کبیر) و یا در صورت نبود فرزندان به اقوام شوهر ارث می‌رسد. در نتیجه زنان با درخواست فرزندان کبیر و یا خانواده شوهر برای فروش منزل و تقسیم سهم مواجه هستند. در صورت داشتن فرزندان صغیر غالباً پدر یا برادر شوهر قیم بچه‌ها هستند که زن سرپرست خانوار همواره نگران و وابسته به آن‌ها است. حتی این امر موجب شده که در برخی از موارد مجبور به نگهداری از پدر شوهر پیر و بیمار خود شوند تا بتوانند سرپناهی داشته باشند. داستان یکی از زنان مشارکت‌کننده، نشان‌دهنده یکی از عوامل مهمی است که بر توانمندی اقتصادی آن‌ها تأثیرگذار است: «من اهل تهران هستم ولی چون شوهرم بیمار شد و زندگی برای ما در تهران دشوار بود به اراک آمدم و در نزدیکی خانواده شوهرم به زندگی ادامه دادیم. در هفته اول بعد از فوت او، برادر شوهرم از من خواست که برای کار اداری با او به محضر بروم و سندی را امضاء

کنم و من این کار را کردم. بعدها فهمیدم که همه سهم ارث خودم و لوازم منزل و اثاثیه و بالاخره دارو ندار را به او بخشیده‌ام، الان هم چون به آن‌ها محتاج هستم و قیم فرزندان من هستم، کاری نمی‌توانم بکنم.»

بدین ترتیب، بی‌سواد یا کم‌سوادی، عدم کسب مهارت، موانع فرهنگی بازدارنده اشتغال، عدم دسترسی به منابع، اشتغال در بخش غیررسمی (منزل) بدون هیچ نوع حمایت قانونی، وابستگی اقتصادی به شوهر در زمان حیات او، بی‌اطلاعی از موارد حقوقی، شبکه روابط اجتماعی بسیار محدود و... همه موجب گردیده که زنان در جنبه اقتصادی توانمندی با مشکلات جدی مواجه شوند.

۴-۴) توانمندی روانی

به‌طور یقین عوامل متعددی در میزان اعتماد به نفس، احترام به خود و احساس توانایی برای تغییر موثر است. گفتگوهای بسیاری برای شناخت چگونگی این متغیرها در زنان سرپرست خانوار انجام شد. زنان مشارکت‌کننده در بحث‌ها کمتر می‌توانستند به کار خوبی که در یک‌سال گذشته انجام داده‌اند اشاره کنند. اصولاً در بحث راجع به موفقیت و افتخار به کاری که انجام داده‌اند، فقط به «حفظ کانون خانواده» و «تربیت فرزندان صالح» اشاره داشتند. تلاش برای حفظ خانواده پس از فوت شوهر مهم‌ترین موضوعی بود که آن‌ها به آن افتخار می‌کردند.

«پس از فوت همسر، خانواده به من پیشنهاد کردند که تو در سن جوانی هستی و می‌توانی ازدواج کنی، اما من قبول نکردم. نمی‌خواستم که فرزندانم از داشتن مادر هم محروم شوند. به همین دلیل با سعی و تلاش بیشتر به اداره زندگی و تربیت فرزندانم پرداختم.»

با توجه به سطح سواد، میزان و نوع اشتغال و شبکه روابط اجتماعی زنان سرپرست خانوار، به‌طور یقین حفظ کانون خانواده بسیار باارزش است ولی در کنار چنین کار قابل تحسینی،

زنان تمایل چندانی به نوآوری و نوپذیری ندارند. میزان موافقت آن‌ها با گویه‌های مرتبط به «سرنوشت و بخت و اقبال» بسیار زیاد است. کمی بیش از هشتاد درصد از زنان اعتقاد دارند که «هرچه روی پیشانی آدم نوشته شده باشد همان می‌شود» و زنان کشور ما کم‌تر می‌توانند سرنوشت خود را عوض کنند. از نظر زنان آموزش در همه رشته‌های تحصیلی به‌ویژه رشته‌هایی که در جامعه مناسب مردان تعریف شده، برای دختران لزومی ندارد. در رابطه با حق زنان برای انتخاب رشته تحصیلی و با هر نوع شغلی که مایلند داشته باشند، حدود ۶۰ درصد نظر چندان موافقی ندارند. حتی با وجود جوانی زنان مشارکت‌کننده در مطالعه، فقط حدود نیمی از آن‌ها، توانایی بهبود بخشیدن شرایط زندگی را به شرط حمایت دیگران و دولت، در خود می‌بینند.

۵-۴) جنبه سیاسی توانمندی

اگر تمایل به عضویت در شوراهای اسلامی نشانه‌ای از علاقه زنان به مشارکت سیاسی و چنین مشارکتی زمینه‌های برای سازماندهی و بسیج برای ایجاد تغییر تلقی شود، در آن صورت داده‌ها نشان می‌دهد که حدود نیمی از زنان علاقه چندانی به این امر ندارند. به‌طور یقین این امر با توجه به شرایط و پیامدهای مشارکت سیاسی برای همه اعضاء جامعه و مسئولیت‌های عدیده زنان، چندان موضوع غیرقابل پیش‌بینی نیست. به‌طور کلی یافته‌های پژوهش حاکی از مشکلات و ناهمخوانی‌های جدی در جنبه‌های گوناگون توانمندی زنان سرپرست خانوار است. آنان در حالی که تمایل خود را به مشارکت در فعالیت‌های جمعی اظهار کرده‌اند، رفتار مشارکتی آن‌ها در این دسته از فعالیت‌ها در حداقل ممکن است. سطح اعتماد بسیار پایین آن‌ها حتی نسبت به دوستان و فامیل می‌تواند توضیح‌دهنده چنین رفتار مشارکتی باشد. اعتقاد آن‌ها به بخت و اقبال و غیرقابل تغییر دانستن سرنوشت، موجب آمادگی بسیار کم آن‌ها برای نوپذیری و فعالیت‌های جدید شده

است. اعتقاد به نقش‌های جنسیتی مبتنی بر تفاوت‌های بیولوژیک، در حالی که خود، نقش مرسوم مردانه «نان‌آوری» را ایفا می‌کنند، حاکی از تأثیر جامعه‌پذیری سنتی، تجربه تضاد نقش‌ها و احساس نارضایتی در زندگی است.

۵) نتیجه‌گیری

گرچه نبود اطلاعات درباره فقر زنان ایران و کمبود آن در مورد زنان سرپرست خانوار یکی از مسائل جدی سیاست‌گذاری‌ها و تدوین برنامه‌های مبارزه با فقر است، ولی با روش‌های مشارکتی و مشاهده، حتی در غیاب اطلاعات کمی نیز فقر زنان سرپرست خانوار کاملاً مشهود است. فقر این گروه در عین حالی که به شدت اقتصادی است، اجتماعی، روانی و فرهنگی نیز هست.

نابرابری در فرصت‌ها در تمام طول زندگی این گروه از زنان، زمانی که مسئولیت خانواده به ناچار بر دوش آن‌ها گذاشته شده، بیش از پیش خود را نشان می‌دهد. نابرابری در دسترسی به آموزش، مشارکت در جریان تصمیم‌گیری‌های خانواده، عدم امکان کسب مهارت، اتکا به مرد خانواده برای تأمین زندگی، همراه با مستحیل شدن در وظیفه مادری و نادیده گرفتن حتی نیازهای اولیه خود در قبال خشنودی دیگران، به‌ویژه فرزندان، زنان را از قابلیت‌های لازم برای کاهش فقر محروم نموده است. زن سرپرست خانوار "خود" را به قیمت تداوم زندگی و حفظ «دیگران» فراموش کرده است. در نتیجه صحبت از فردیت و توانمندسازی به تنهایی کافی نیست.

به نظر می‌رسد وضعیت کنونی، این تصور را تقویت می‌کند که زنان سرپرست خانوار فقیر هستند به دلیل این‌که آن‌گونه که باید آموزش و مهارت کسب نکرده‌اند، اشتغال ندارند، درآمد کسب نمی‌کنند و بنابراین فقیرند. اما یافته‌های پژوهش ضمن تأکید جدی بر فقر درآمدی، حاکی از آن است که زنان سرپرست خانوار از توانمندی روانی و اجتماعی قابل

توجهی نیز برخوردار نیستند. بنابراین پرسشی که در پی زنجیره‌ای از عوامل می‌بایست طرح شود این است که چرا زنان اعتقاد چندانی به خوداثربخشی ندارند؟ چرا زنان به دیگران اعتماد نمی‌کنند؟ چرا شبکه روابط اجتماعی زنان بسیار محدود است؟ چرا زنان مهارت و آموزش کسب نکرده‌اند؟ پاسخ به این گونه پرسش‌ها براساس هر منطقی، به ساختار و قوانینی مربوط می‌شود که در ذات خود، نابرابری در فرصت‌ها را تقویت کرده و گسترش می‌دهد. بنابراین توانمندی زنان فقط وظیفه زنان و به معنای نادیده گرفتن مسئولیت زمامداران نیست. گرچه دایره بازتر حقوق بشر و جامعه دموکراتیک و رفع هرگونه نابرابری جنسیتی آرزوی متخصصین توسعه و جنسیت است ولی در جایی که حداقل نیازهای عملی زنان تأمین نشده، چه نهادی قابل سرزنش است؟

گرچه توانمندی زنان سرپرست خانوار تحت تأثیر عوامل گوناگون روانی و معرفتی قرار می‌گیرد، اما عدم پذیرش اجتماعی زن بدون همسر، به محدود شدن دامنه روابط اجتماعی و در واقع حذف نقش اجتماعی آن‌ها منجر شده است. بنابراین محرومیت اجتماعی آن‌ها را از کسب اخبار و فرصت‌های احتمالی اشتغال محروم کرده است. این چرخه به ماندگاری اصل انتقال بین نسلی فقر کمک شایان توجهی می‌کند. در جایی که اثرات خدمات سیستم‌های جبرانی (کمک‌های سازمان‌های حمایتی یا الطاف اقوام دور و نزدیک) کاملاً قابل اغماض است، چگونه می‌توان به توانمندی زنان و کاهش فقر همه جانبه، به‌ویژه در گروه زنان سرپرست خانوار اندیشید؟ واقعیت این است که تأمین عدالت اجتماعی و در پرتو آن عدالت جنسیتی بدون ایفای وظیفه حکومت‌ها امکان‌پذیر نیست.

۱. سن آماریتا، (۱۳۸۲). آزادی به مثابه توسعه. ترجمه: حسین راغفر، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، تهران.
۲. شادی‌طلب، ژاله و سودابه امیری (۱۳۸۱). زنان و مسائل جنسیتی در برنامه چهارم توسعه. پروژه مشترک سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و مرکز مطالعات و تحقیقات زنان دانشگاه تهران.
۳. شادی‌طلب، ژاله و علی‌رضا گرابی‌نژاد (۱۳۸۳). فقر زنان سرپرست خانوار. فصلنامه پژوهش زنان، بهار، دوره دوم، شماره ۱، صفحات ۶۹-۴۹.
۴. مرکز آمار ایران (۸۱-۱۳۷۰). آمارگیری از هزینه و درآمد خانوار. سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، تهران.

5. Bisnath, S. And D. Elson, (200) "Women Empowerment Revisited", University of Manchester, Uk.
6. Chant, S. (200) "Female Household headship and the Feminization of Poverty Facts, Fictions and forward Strategies". London School of Economics. Gender Institute, New Working Paper Series, Issue9.
7. Chant, S. (199) "Women - headed Households: Diversity and Dynamics in the Developing World". Houndmills, Basingstoke: Mcmillan.
8. Chen, M. Vanek, J. and Carr, M. (200) "Mainstreaming Informal Employment and Gender in Poverty Reduction: A Handbook for Policy- makers and other Stakeholders". London: Commonwealth Secretariat.
9. Kabeer Naila (2001). "Reammcem, Agacy, achivamento, aeflecting con the meawlement cy wameng emfcawelmect". Derelofmi a change, July, vol. qq Irane3.
10. Kabeer Niala. (1996). "Agency, well-leing and nieqmalltj: Reflecting con the gandn olimshniam of poverty". IDS Bulletim, 27 1,PP:14 21
11. Kabeer, N. (2003). "Gender mainstreaming in Poverty Eradication and the Millennium Development Goals: A handbook for Policy Makers and other Stakeholders". London, Commonwealth Secretariat.
12. Keller, cited in Malhotra et al, (200) "Measuring Women's Empowerment as Variable in International Development". World Bank, Jun 28
13. Malhotra, a.S.R. Schuler and C. Bonder (2002). "Measuring Women's Empowerment as Variable in International Development". World Bank, Jun 28.

-
14. Moghadam, V. (1997). *"The Feminization of Poverty. Notes on the Concept and Trend"*. Illinois State University, Women Studies Occasional Paper No. 2.
 15. MPO, UN (2004). *"The First Millennium Development Goals Report"*. Islamic Republic of Iran, Nov.
 14. Oxal and Baden, (1997), (2002) cited in Malhotra et al, *"Measuring Women's Empowerment as Variable in International Development"*. World Bank, Jun 28
 15. Perucci, F. (2005). *"Millennium Development Goals"*. United Nations, March 11